

رابطه دنیا و عقبی از منظر مولوی (بر اساس مثنوی)

احمد منیری *

چکیده

یکی از پر دامنه‌ترین و بحث‌انگیزترین مباحثی که از دیرباز در میان جوامع بشری مطرح بوده این است که آیا جهان محدود در دنیاست، یا در پس این عالم، عالم دیگری نیز وجود دارد، و اگر چنین عالمی وجود دارد رابطه این دو با هم چگونه است؟ گروهی باورمند به وجود جهانی در پس این عالم‌اند و به تبع آن، میان این دو رابطه‌ای قائل‌اند، و جمعی منکر عالمی در پس این جهان هستند. مولوی در مثنوی معنوی به مناسبت‌های گوناگون در باب دنیا و قیامت و مسائل تابع آن سخن گفته است. وی خواب و بیداری را پلی به سوی عقبی می‌داند و بر این باور است که با موت اختیاری و غلبه بر هوا می‌توان عالم عقبی را در این دنیا دید، او ضمن این که عقبی را برتر از دنیا می‌داند بر این باور است که باید در توجّه به دنیا و عقبی توازن قائل بود، زیرا هر یک اهمّیت و جایگاه خود را دارد و نباید توجّه به یکی سبب بی‌توجّهی به دیگری گردد. هر چند که بسیاری بر این باورند که وی حنفی مذهب است و از مشرب کلامی اشعری پیروی می‌کند، اما از بررسی دقیق افکار وی در موارد گوناگون از جمله در باب دنیا و عقبی می‌توان دریافت که وی در مباحث کلامی وسعت نظر دارد و تابع مذهب کلامی خاص نیست. مولوی بر این باور است که بین دنیا و آخرت رابطه عمیقی وجود دارد. این پژوهش مبتنی بر راهبرد مورد کاوی هست و با ابزار گردآوری از اسناد ثانوی و جستجوی کتابخانه‌ای و فیش‌برداری به انجام رسیده است. روش تحلیل نیز تحلیل محتوای کیفی است.

کلید واژه‌ها: عقبی، قیامت، دنیا، مولوی، مثنوی معنوی.

* - دانش‌آموخته دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

مقدمه

حقیقت زندگی دنیا و سرانجام زندگی بشر و ارتباط میان این دو یکی از بحث انگیزترین و پردغدغه‌ترین مباحثی است که از دیرباز در میان جوامع بشری مطرح بوده است. از یک سو گروهی باورمند به وجود جهانی در پس این عالم‌اند و به تبع آن، میان این دو رابطه‌ای قائل‌اند و سعادت در عالم عقبی را نتیجه تلاش در دنیا می‌دانند و به منظور رستگاری در آن جهان، قائل به تکالیف و وظایفی برای آدمی هستند، به گونه‌ای که انجام این تکالیف سبب برخورداری انسان از نعمت‌های اخروی می‌گردد و ترک آن وظایف سبب گرفتاری انسان در عذاب الهی می‌شود. از سوی دیگر جمعی جهان را منحصر در عالم ماده می‌دانند و وجود حیاتی دیگر را در پس این عالم منکرند و پرونده زندگی آدمی را پس از مرگ مختوم می‌دانند. بر اساس این باور، آدمی نه تکلیفی برای آبادانی آن جهان و نه خوف از عذاب و مجازات آن و نه امیدی به برخورداری از نعمت‌های آن دارد. هر یک از این باورها گفتگوهای فرعی فراوان و متفاوتی را به دنبال دارد. در میان باورمندان به عالم عقبی حتی ادیان آسمانی و توحیدی نیز دیدگاه‌ها و نظریات متفاوتی در باب کیفیت ارتباط این دو وجود دارد.

نوع نگرش آدمی به دنیا و عقبی، و همچنین باور به بودن یا نبودن رابطه میان این دو در دیگر اندیشه‌ها و تفکرات وی و همچنین رفتارها و کردارهای او نیز تأثیر فراوانی دارد. اگر فردی اهل ادب و شعر و شاعری باشد، قطعاً چگونگی اندیشه وی در این باب در آثار وی نیز متجلی می‌گردد. به همین سبب بررسی آثار چنین افرادی از یک سو زوایای گوناگون نگرش کلامی آنان را روشن‌تر می‌کند و از سوی دیگر به فهم دقیق‌تر آثار و اشعار آنان یاری می‌رساند.

مولوی عارف و دانشمندی است که با بسیاری از علوم دوران خود آشنا بوده و با قرآن و حدیث و روایات نیز مأنوس بوده است و مکاتب کلامی و فلسفی دوران خود را می‌شناخته است و خود عارفی اهل سلوک بوده است. بی‌شک تفکرات کلامی او در آثارش متجلی است. از جمله زوایای فکری او در باب ارتباط دنیا و عقبی در آثارش به ویژه مثنوی قابل بررسی است. در این مقاله بازتاب رابطه دنیا و عقبی در مثنوی معنوی بررسی شده است.

پرسش اصلی این است که مولوی در مثنوی معنوی نسبت به رابطه دنیا و عقبی چه نگاهی دارد و تفکر وی بیش از هر چیز متأثر از چه منابعی است؟

پیشینه تحقیق

هر چند در باره دیدگاه‌های مولوی تحقیقات و پژوهش‌های فراوانی در داخل و خارج انجام شده است و از ابعاد گوناگون تفکرات و اندیشه‌های وی بررسی و تحلیل شده است، اما در باب نگرش وی به رابطه دنیا و عقبی به علت بدیهی بودن موضوعات، اثری که گویای نگاه واقعی وی باشد و ابعاد مختلف نگرش وی را در بر داشته باشد یافت نشد.

روش پژوهش

روش تحقیق بر اساس روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است.

رابطه دنیا و عقبی

مولوی در قالب داستان‌ها و مطالب مختلف باور خود را درباره ارتباط بین دنیا و عقبی و چگونگی این ارتباط بیان کرده است، او گاهی به موضوع خواب و بیداری اشاره کرده و آن را پلی از سوی دنیا به عقبی می‌داند، گاهی به فاصله دنیا و عقبی اشاره می‌کند، و در جای دیگر به ضرورت توازن بین دنیا و عقبی می‌پردازد و گاهی نیز برتری عقبی نسبت به دنیا را تشریح می‌نماید.

۱ - خواب و بیداری پلی از دنیا به سوی عقبی

مولانا در دفتر اول پس از بیان داستان متابعت نصارا از وزیر در باب خواب و بیداری سخن می‌گوید و این که در عالم خواب چه زندانی و چه سلطان هر دو از احوال دنیا مفارقت می‌یابند. زندانی از زندان و سلطان از دولت. سپس می‌گوید عارف در همه حال این گونه از دنیا فارغ است.

او مفارقت روح از بدن و بازگشت دوباره روح به بدن را شبیه مرگ و زنده شدن در قیامت می‌داند و برای بیان این موضوع کنایه‌های زیبا به کار می‌برد. او صحرای بی‌چون را کنایه از رفتن به حالت خواب و عالم غیب گرفته که روح از بدن جدا می‌گردد، و با یک صغیر، دگر باره انسان بیدار و به زیر بار تکلیف کشیده می‌شود، و با شکافته شدن سپیده صبح آدمی از آن دیار، دگر باره برمی‌گردد. وی همچنین به حدیث «النوم اخ الموت» (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۲۳) استناد کرده و نتیجه گرفته است که هرچند خواب خود مرگ و زنده شدن دوباره نیست ولی می‌تواند دلیلی بر امکان آن باشد.

رفته در صحرای بی‌چون جانشان	روحشان آسوده و ابدانشان
وز صغیری باز دام اندر کشی	جمله را در داد و در داور کشی
فَالِقُ الْأَصْبَاحِ اسرافیل وار	جمله را در صورت آرد ز آن دیار
روح‌های منبسط را تن کند	هر تنی را باز آبستن کند
اسب جان‌ها را کند عاری ز زین	سر النوم اخ الموت است این
	(مولوی، ۱۳۷۷، ۱ / ۳۹۶-۴۰۰)

فالق الاصبح به معنی شکافنده سپیده از ظلمت شب. خدا که روز را از پس شب می‌آورد. این جمله از آیه کریمه: *فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا* (انعام: ۹۶) گرفته شده است. مرحوم فروزانفر در شرح ابیات فوق می‌گوید: «بیت اول راجع است به احوال مردم در حال خواب و بقیه ابیات وصف حالت بیدار شدن است از خواب محسوس بدین گونه که چون در ابیات پیشین خواب را به رهایی از دام تشبیه کرده بود در اینجا باز گردانیدن روح یا توجه آن را به احوال بدن، تشبیه می‌کند به حالت صیادی که رشته دام را فروهد تا مرغ خود را آزاد پندارد آنگاه دام را فروکشد و مرغ را بدان جا که خواهد بکشاند. همچنین حق تعالی بر روح صغیری می‌زند و دام تعلق را فرو می‌کشد و مرغ روح به قفس تن باز می‌گردد و گرفتار تکالیف حیات و وظایف اجتماع می‌شود و باز این معنی را به مثال دیگر تقریر می‌کند که خداوند مانند اسرافیل که صبحدم قیامت در صور می‌دمد و ارواح مردگان به ابدان آنها باز می‌گردند و به پای میزان و حساب کشیده می‌شوند، با یک صغیر اراده و حکم ازلی که به منزله دمیدن صور است جان‌های مجرد و یا آزاد از

قیود و تکالیف را در تن قرار می‌دهد و تن را به روح آبستن می‌سازد و تن را مانند اسبی که از سفر باز آمده و زین و ساخت او را برگرفته و بر آخور بسته باشند از سیر و سیاحت عالم خواب منقطع می‌دارد و بر آخور تکلیف و حدود جسمانی می‌بندد و این حالت رفتن و باز آمدن روح که به امر خدا صورت می‌گیرد نموداری از مرگ و رستخیز است بدان مناسبت که روح از بدن می‌گسلد و باز به بدن می‌پیوندد، هر چند که در حال خواب تعلق روح از بدن به کلی گسسته نمی‌شود و روح حیوانی در تن باقی می‌ماند و در مرگ، آن تعلق بریده می‌گردد و روح حیوانی هم از بدن خارج می‌شود و بنابراین خواب برادر مرگ است و عین آن نیست و حدیث نبوی نیز اشارتی بدین معنی است.» (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۸۵)

در دفتر پنجم در ذیل تفسیر آیه رحمت در قیامت آن را به خواب تشبیه کرده و گفته است :

بازآید جان هر یک در بدن	همچو وقت صبح هوش آید به تن
جان تن خود را شناسد وقت روز	در خراب خود درآید چون کنوز
جسم خود بشناسد و در وی رود	جان زرگر سوی درزی کی رود
صبح حشر کوچک است ای مستجیر	حشر اکبر را قیاس از وی بگیر
آن چنان که جان پیرد سوی طین	نامه پرد تا یسار و تا یمین
در کفش بنهند نامه‌ی بخل و جود	فسق و تقوی آنچه دی خو کرده بود
چون شود بیدار از خواب او سحر	بازآید سوی او آن خیر و شر
گر ریاضت داده باشد خوی خویش	وقت بیداری همان آید به پیش
ور بد او دی خام و زشت و در ضلال	چون عزا نامه سیه یابد شمال
ور بد او دی پاک و با تقوی و دین	وقت بیداری برسد در یمین
هست ما را خواب و بیداری ما	برنشان مرگ و محشر دو گوا
حشر اصغر حشر اکبر را نمود	مرگ اصغر مرگ اکبر را زدود
لیک این نامه خیال است و نهان	و آن شود در حشر اکبر بس عیان

(مولوی، ۱۷۷۴/ ۵ - ۱۷۷۷)

مولوی پس از آنکه در مثنوی داستان «شیخ عبدالله مغربی و در شب راه رفتن او» و «شیخ نابینا و قرآن خواندن او از روی مصحف» و امثال آنها را بیان می‌کند، به خواب و عالم‌هایی که آدمی بدون چشم ظاهری می‌بیند، اشارت می‌کند و قیامت را با آن مقایسه می‌فرماید و در ردّ گفته‌های کسانی که می‌گویند خواب انعکاس اتفاقات و مشاهدات بیداری است می‌گوید: اگر چنین است چرا در تعبیر خواب می‌کوشی؟ و باز تذکر این نکته که این کوشش در تعبیر خواب در خواب‌های عوام است نه خاصان. چراکه آنان جهان‌های برتری را سیر می‌کنند که مولانا از آن به «پیل» و «هندوستان» تعبیر می‌کند. سرانجام می‌فرماید سیر آن عالم در توان هر کس نیست چه معنی آن سیر، سیر الی الله است و یاد خدا و آن کار نفس مطمئنه است که خدا در قرآن بدان خطاب می‌فرماید.

خواب عام است این و خود خواب خواص باشد اصل اجتبا و اختصاص

(مولوی، ۱۳۷۷، ۴ / ۳۰۶۷)

پس قیامت نقد حال تو بود پیش تو چرخ و زمین مُبدل شود

(همان: ۳۲۶۲)

چنان که در مطاوی مثنوی اشارت شده است، قیامت، آشکارا شدن حقیقت حال است. «یَوْمَ تُبَدِّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ / اگر با عقل حقیقت بین آشتی کنی حقیقت‌ها بر تو آشکار می‌شود.» (ابراهیم: ۴۸)

روزی که دیده بینا شود و حقیقت آشکار گردد (روز قیامت)، اما در آن روز اقرار سودی نخواهد داشت چنان که فرعون گفت: به خدای بنی اسرائیلیان ایمان آوردم.

۲- فاصله بین دنیا و عقبی

هر نبات و شکری را در جهان	مهلتی پیداست از دور زمان
سال‌ها باید که اندر آفتاب	لعل یابد رنگ و رخشانی و تاب
باز تره در دو ماه اندر رسد	باز تا سالی گل احمر رسد
بهر این فرمود حق عز و جل	سوره الانعام در ذکر اجل

این شنیدی مو به مویت گوش باد
 آب حیوان است خوردی نوش باد
 آب حیوان خوان مخوان این را سخن
 روح نو بین در تن حرف کهن
 (مولوی، ۱۳۷۷، ۱ / ۲۵۹۱-۲۵۹۶)

از دنیا تا به قیامت و رستخیز انسان مراحلی را طی می‌کند که در زبان روایات به منازل الاخر معروف است، اول منزل از منازل آخرت مرگ است که مولوی در بسیاری از اشعار مثنوی ابعاد گوناگون آن را توضیح داده است؛ و آن خود بحثی مفصل است که ورود به آن مقاله مستقلی می‌طلبد.

«مقصود از ذکر اجل در سوره الانعام این آیه است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ / خداست که شمارا از گل آفرید و مهلتی نهاد و مهلتی است نامزد کرده نزد او». (الانعام: ۲)

«مفسران، از روی سیاق آیه و تغییر عبارت در ذکر اجل می‌گویند انسان دارای دو گونه اجل است ولی در تشخیص آن دو، اختلاف کرده‌اند بدین صورت: اول اجل مردگان است و دوم زندگان، مرگ است و قیامت، از آفرینش تا مرگ و از مرگ تا بعث و رستخیز، عمر رفته و بازمانده هر کس است، اجل طبیعی و اخترامی است، خواب و مرگ است، وقت حدوث حیات دنیوی و بعث است. مولانا این قول اخیر را برگزیده است. صوفیان گفته‌اند که نخست اجل، امتحان است در دنیا و دوم اجل، امتنان است در عقبی و یا اولین اجل، طلب سالک است که نهایت می‌پذیرد و آخرین اجل، زمان وصال است که نهایت ندارد». (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۰۹)

۳- در دنیا با مرگ اختیاری می‌توان از عقبی خبر داد

باش تا حس‌های تو مبدل شود
 تا بینی‌شان و مشکل حل شود
 تا سخن‌های کیان رد کرده‌ای
 تا کیان را سرور خود کرده‌ای
 (مولوی، ۱۳۷۷، ۱ / ۱۰۳۹)

مادام که هوای نفس بر حواس آدمی غالب و مستولی است حواس و مدرکات او در بند آن است و محدود و محصور به محسوسات و هرگاه با ریاضت نفس و خودسازی انسان از بند نفس رهایی یابد حوزه مدرکات او نیز فزونی می‌یابد و آنچه نادیدنی است آن بیند مولوی در ابیات بالا

این واقعیت را ذکر کرده و می‌گوید باش تا حس‌های تو مبدل شود، لازمه این حالت موت اختیاری است که در آن حالت با اراده قیامت را می‌بیند.

«حواس و ادراکات سالک مادام که در تصرف هوی و شهوت نفسانی است حقیقت را مشاهده و دریافت نتواند کرد زیرا غلبه نفس، احوال انسانی را از اعتدال بیرون می‌برد و به سوی افراط یا تفریط می‌کشاند و در چنین حالتی حق را به صورت باطل و باطل را در کسوت حق می‌بیند ولی پس از آن که سالک بر اثر ریاضت و مجاهدت هوی و آرزو را مقهور گردانید و سلطان حقیقت و حالت استوا و استقامت بر ولایت دل مستولی گشت و سرچشمه ادراک صافی و منزّه شد آنگاه احکام حس بدل می‌گردد و چشم و گوش و سائر حواس به حکم حقیقت در کار می‌آید و هر چیز را چنان که هست و بی‌تمایل به سوی افراط یا تفریط مشاهده و ادراک می‌کند و ندای فرشته را از تسویل شیطان باز می‌شناسد و داعی خیر و داعی شر را می‌بیند و تمیز می‌دهد و بدین نتیجه می‌رسد که در روزگار غفلت، فرمان فرشته را رد کرده و گفتار دیو را به جان پذیرفته است. این حالت موقوف است بر موت اختیاری و یا موت اضطراری و اجل طبیعی و بنابراین آن را بر قیامت و یا عالم برزخ نیز تطبیق توان کرد.» (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۲: ۴۰۰)

بهر این گفت آن رسول خوش پیام رمز مُوتُوا قَبْلَ مَوْتِ يَا كِرَام

(مولوی، ۱۳۷۷، ۶ / ۷۵۴)

این بیت مولوی برگرفته از حدیث شریف نبوی است: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا». (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۶۹: ۵۹)

همچنان که مرده‌ام من قبل موت ز آن طرف آورده‌ام من صیت و صوت

(مولوی، ۱۳۷۷، ۶ : ۷۵۵)

در این بیت مولوی به این نکته اشاره می‌کند که آنان که از مرگ اختیاری برخوردار شدند توان آن را پیدا می‌کنند که از عوالم عقبی و وقایع و ویژگی‌های آن نیز مطلع گردند، همان‌گونه که انسان عاقل از وقایعی مانند شکفته شدن غنچه و رسیدن سنبل در فصل بهار خبر می‌دهد که این غنچه‌ها شکفته شوند، و گل‌ها رنگارنگ شوند، و این سنابل رسیده شوند، و حبوب گوناگون گردند.

بس به گورستان غریو افتاد و آه تا قیامت زین غلط وا حسرت‌آه

ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد یعنی او از اصل این رز بوی بُرد
(مولوی، ۱۳۷۷، ۴ / ۱۳۷۱-۱۳۷۲)

۴- ضرورت توازن بین دنیا و عقبی

«اگر آدمی به کلی پی عقبی گیرد و امور دنیایی را رها کند زندگی بشر اختلال یابد و معاش از مدار خود خارج گردد، و اگر به کلی سوی دنیایی رود حرص و آز بر وی چیره می‌شود و عقبی آسیب پذیرد، لذا خداوند گاهی غفلت بر آدمی مستولی سازد، تا او به دنیایش پردازد و سپس هوشیارش می‌گرداند تا غفلت را جبران کند». (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۳: ۸۴۸)

کی پی ایشان بدان دکان شدی	گاو اگر واقف ز قصابان بدی
یا بدادی شیرشان از چاپلوس	یا بخوردی از کف ایشان سپوس
گر ز مقصود علف واقف بدی	ور بخوردی کی علف هضمش شدی
چیست دولت کین دوا دو بالت است	پس ستون این جهان خود غفلت است
جز درین ویرانه نبود مرگ خر	اولش دو دو به آخرت بخور
عیش این دم بر تو پوشیده شدست	تو بجد کاری که بگرفتی به دست
که پوشد از تو عیش کردگار	ز آن همی تانی بدادن تن به کار
عیب آن فکرت شدست از تو نهان	همچنین هر فکر که گرمی در آن
زو رمیدی جانت بعد المشرقین	بر تو گر پیدا شدی زو عیب و شین
گر بود این حالت اول کی دوی	حال کاخر زو پشیمان می‌شوی
تا کنیم آن کار بر وفق قضا	پس پوشید اول آن بر جان ما
چشم وا شد تا پشیمانی رسید	چون قضا آورد حکم خود پدید

(مولوی، ۱۳۷۷، ۴ / ۱۳۲۷-۱۳۲۸)

«اگر غفلت استمرار یابد و تأمل در عواقب به دل نگذرد حرص و حسد و خشم و شهوت یک‌بارگی کشور وجود را در تصرف می‌آورد و در نتیجه پیکار بشر بر سر جذب منافع هرگز به نهایت نمی‌رسد و بشر، خلق ستوران و ددگان به خود می‌گیرد و انسانیت روی در حجاب می‌کشد و آدمی زادگان با سباع و وحوش هم پایه می‌شوند بدین علت است که حکمت خداوندی بر سبیل

تناوب گاه غفلت را بر دل‌ها می‌گمارد تا مردم پی کسب و کار گیرند و لذات مادی را طلب کنند و باز هوشیاری و بیدار دلی را بر کار می‌دارد تا یکسره لذت جوی و حرص آور نباشند و در کار جهان و امور معیشت اعتدال و موازنه برقرار ماند، این دو عامل در وجود انسان، سبب نظم و ترتیب معاش و معاد است و غلبه هوشیاری که آفتاب را ماند از آن جهت که فسردگی و جمود بر حس را می‌گدازد و برسان آب است که گرد غفلت را می‌شوید. به قانون موازنه طبیعی دیر نمی‌پاید و گر نه احکام حس باطل می‌شود و دیگر دنیایی وجود ندارد و همه آخرت و عقبی است. همچنان که چیرگی غفلت که محرک حرص و آز است پایدار نیست و بدین ترتیب حکیمانه امور معیشت و معاد، انتظام و قوام می‌پذیرد.» (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۳: ۸۴۸)

۵- تعامل بین دنیا و عقبی

مولوی بر آن است که میان دنیا و آخرت نوعی تعامل جاری است. در این جهان باید پیشه‌ای آموخت که حاصل آن در آن جهان مغفرت باشد.

پیشه‌ای آموز کاندرا آخرت اندر آید دخل کسب مغفرت
(مولوی، ۱۳۷۷، ۴: ۶۹۲)

انبیا در تلاش‌اند که امور اخروی خود را آباد کنند و جهال آبادسازی دنیایشان را برگزیده‌اند.
انبیا را کار عقبی اختیار جاهلان را کار دنیا اختیار
(همان، ۱: ۳۲)

مولوی جستجوی عقبی را ستوده و دنیا جویی را تقبیح کرده و گفته است:

بد محالی جست کاو دنیا بجست نیک حالی جست کاو عقبی بجست
(همان، ۱: ۴۷)

سرانجام مولوی مال دنیا را دام مرغان ضعیف دانسته و ملک عقبی را دام مرغان شریف.
مال دنیا دام مرغان ضعیف ملک عقبی دام مرغان شریف
(همان، ۴: ۵۸۴)

مولوی انسان‌های بلند همت و دور اندیش را به مرغان شریف تشبیه نموده است و می‌گوید آنان دنبال عقبی هستند و افراد کوتاه بین و کم همت تنها به دنیا اکتفا می‌کنند.

۶- برتری عقبی به دنیا

در بسیاری از موارد مولوی دنیا را مقدمه‌ای برای عقبی و نیل به مواهب و نعمات مادی و معنوی اخروی می‌داند و داستان‌ها در این باب بیان می‌کند، از جمله داستان ستون حنانه. در دفتر اول مولوی داستان باقی ماندن ستون حنانه را تا روز قیامت بیان می‌کند.

آن ستون را دفن کرد اندر زمین تا چو مردم حشر گردد یوم دین
(مولوی، ۱۳۷۷، ۱: ۲۱۱۹)

داستان این ستون ناله‌گر در مثنوی مولانا، مبتنی بر کتب روایی نقل شده است.

استون حنانه از هجر رسول ناله می‌زد همچو ارباب عقول
گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون گفت جانم از فراق گشت خون
مسندت من بودم از من تاختی بر سر منبر تو مسند ساختی
گفت خواهی که ترا نخلی کنند شرقی و غربی ز تو میوه چند
یا در آن عالم حقت سروی کند تا تر و تازه بمانی تا ابد
گفت آن خواهم که دائم شد بقاش بشنو ای غافل کم از چوبی مباش
(همان، ۱: ۲۱۱۳-۲۱۱۸)

«روایتی است که درباره ستون حنانه جزو معجزات حضرت رسول اکرم (ص) نقل می‌کنند، مطابق آن حدیث، پیغمبر (ص) پیش از ساختن منبر به سال هشتم هجرت، به هنگام ایراد خطبه بر ستونی چوبین تکیه می‌زد، چون منبر پرداخته گشت و پیغمبر به بالای منبر رفت، آن ستون ناله زار برکشید، پیغمبر دست بر وی مالید و آرامش کرد و مخیرش ساخت که اگر خواهد هم درین جهان درختی تازه و بارورش کنند و اگر خواهد در بهشتش بنشانند و بالنده کنند، آن ستون چوبین آخرت را برگزید. مولانا نتیجه می‌گیرد که کم از چوبی نباید بود که عقبی را بر دنیا اختیار کرد.» (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۳: ۷۷۳)

۷- اگر دنبال عقبی روی دنیا دنبال می‌آید.

آخرت قطار اشتر دان به ملک در تبع دنیا ش همچون پشم و پشک

(مولوی، ۱۳۷۷، ۴: ۳۱۴۲)

مولوی بر این باور است که اگر فردی دنبال آبادانی آخرت خود باشد، دنیا ش نیز آباد خواهد شد، او در ابیات گوناگون و با عبارات مختلف به این موضوع اشاره کرده است و معتقد هست که اگر به قصد گندم کاشت نمایم گاه نیز به تبع آن به دست خواهد آمد، و اگر برای آخرت کار کنیم دنیایمان نیز آباد خواهد شد، باور مولوی برگرفته از برخی روایات است که به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

«الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَمَطْلُوبٌ. فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتَهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا»- امام علیه السلام فرمود: روزی بر دو گونه است: یکی آن که به دنبال انسان می‌آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می‌رود. کسی که دنیا را بطلبد، مرگ، او را می‌طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته‌هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی‌آید تا وی روزی‌اش را به‌طور کامل از دنیا برگیرد.» (شریف‌الرّضی، ۱۳۷۹: ۵۲۴)

۸- پیروی از هوای نفس در دنیا مانع تعالی در عقبی است.

تاقیامت او فرو ناید به پست که دلش خالی است و در وی باد هست

(مولوی، ۱۳۷۷، ۴: ۲۷۰۰)

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد مولوی بر این باور است که انسان نتیجه اعمال خود را به طور کلی در عالم عقبی خواهد دید و هر اندازه که بیشتر اهل عمل و طاعت باشد در عقبی جایگاه رفیع‌تری خواهد داشت و از وی دیگر به هر اندازه که از هواهای نفسانی پیروی کند از تعالی باز خواهد ماند. در باب مذمت پیروی از هواهای نفسانی آیات و احادیث و روایات فراوانی نقل شده که مولوی احتمالاً به آنان توجه داشته است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى

النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ / و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد. قطعاً بهشت جایگاه اوست!» (النازعات/ ۴۰)

قال علی (ع): «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَحَافُ عَلَيْكُمْ [اِثْنَتَانِ] اِثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ / ای مردم همانا وحشتناک‌ترین چیزی که من برای شما از آن می‌ترسم دو چیز است: پیروی کردن از هوای نفس و دیگر آرزوهای طولانی است. پیروی از هوای نفس شمارا از حق بازمی‌دارد، و طولانی بودن آرزوها آخرت را به فراموشی می‌سپارد». (نهج البلاغه: ۸۳)

«اگر کوزه را در ته حوض نگاه‌داری با دست، مدافعه کند. و چون دست‌برداری بالا آید، که هوا میل به بالا دارد. و در این بالاترینی کوزه پر از هوا و مدافعه او دلیل است بر وجود هوا، و ردّ است بر جهله که گویند هوا چیزی نیست و این فضای میانه ارض و سماء خلأ است که هر چه محسوس نیست موجود نیست به ظنّ مستنکر این‌ها با اینکه هوا اگر چه مبصر نیست، لیکن ملموس است در وقت مدافعه و تموّج هوا، که باد به تلاطم تخریب‌ها می‌کند.» (سبزواری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۷۲)

۹- قیامت در طول و باطن این دنیا است

این عصایی بود ایمن دم ازدهاست تانگویی دوزخ یزدان کجاست

(مولوی، ۱۳۷۷، ۴: ۲۸۱۰)

مولوی بر این باور است که آخرت در طول همین دنیا است و در این جهان نیز قیامت جاری است و استناد می‌کند به داستان موسی و ساحران که عصای موسی در همین دنیا تبدیل به ازدها گشته و دوزخی برای منکران شده بود.

«آخرت در طول و باطن این دنیا است. و نسبتش به دنیا نسبت جوجه است به بیضه. و چون عالم آخرت، تامّ است، مکان و زمان از جنس خود دارد. و حاجت به مکان و زمان دنیای دنیّ ندارد. و صدمه نمی‌زند به مکان و زمان دنیا. و آنچه در هر یک می‌بینی در جمیع جاری است، که ما خَلَقْنَاكُمْ وَلَا بَعْتُكُمْ إِلَّا كَفْسًا وَاحِدَةً. (لقمان / ۲۸) پس دنیا بالکلیه رفع می‌شود، و آخرت وضع

می‌شود. که آنچه در قیامت صغری است، نمونه است از آنچه در کبری است». (سبزواری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۷۶)

دور بینانند و بس خفته روان
رحمتی آری‌دشان ای رهروان
(مولوی، ۱۳۷۷، ۴: ۳۳۰۸)

ملاً هادی در شرح این بیت نیز چنین گفته است: «مثل آنکه قیامت را که در طول عالم است و در مستقبل سلسله طولیه و اهل شهود، نداء لِمَنِ الْمُلْكُ را می‌شنوند، و نسبتش به عالم نسبت فرخ است به بیضه، در عرض می‌اندازند. کای قیامت تا قیامت راه چند.» (سبزواری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۰۴)

۱۰ میل به عقبی نشان به دولت رسیدن است.

مال دنیا دام مرغان ضعیف
تا بدین ملکی که او دام است ژرف
من سلیمان می‌نخواهم ملک‌تان
کین زمان هستید خود مملوک ملک
باز گونه ای اسیر این جهان
ای تو بنده‌ی این جهان محبوس جان
ملک عقبی دام مرغان شریف
در شکار آرند مرغان شگرف
بلکه من برهانم از هر هلکتان
مالک ملک آنکه بجهید او ز هلک
نام خود کردی امیر این جهان
چند گویی خویش را خواجه جهان
(مولوی، ۱۳۷۷، ۴: ۶۴۷ - ۶۵۲)

مولوی در دفتر چهارم در داستان عطار و مشتری گل‌خوار مال دنیا و ملک عقبی را مقایسه کرده و هر دو را دام دانسته است. و لیکن یکی را دام مرغان ضعیف و دیگری را دام مرغان شریف. عرفا و بزرگان عاقبت را توصیف کرده‌اند تا مردم گرفتار دنیا نشوند. این اشعار مولوی یادآور حدیثی از امام صادق (ع) بوده که فرموده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنْ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ (ر.ک. کلینی، ۳۲۹ ق، ج ۳: ۲۱۶)

«به مناسبت روی آوردن ابوالخیر به خلوت، غافلان را متنبه می‌سازد که اگر در خود میل به دنیا و زیور آن دیدند، بدانند که از حق دور افتاده‌اند. پس باید بنالند و روی به ریاضت آرند. و اگر در خود میل به عقبی دیدند بدانند که به دولت رسیده‌اند و چنان مباحثند که پس از افتادن در رنج، از نیافتن گنج دریغ خورند و به مناسبت توصیه به آخر بینی، داستان بعد را می‌آورد. دانه و مرغ رمز نعمت دنیا و دنیا دوستان است، آنان با بهره‌گیری از این نعمت اندک خرم‌اند و نمی‌دانند که با این کار خود را به دام می‌افکنند و از نعمت آخرت می‌برند، اما خدا جویان به دنیا با دیده حقارت می‌نگرند. آن را می‌بینند و از آن می‌گذرند. مال دنیا و ملک عقبی دام است، مرغ ضعیف به مال دنیا گرفتار می‌شود و مرغ قوی از آن چشم می‌پوشد و پی ملک عقبی می‌رود. مضمون این بیت‌ها مناسب با فرموده علی(ع) است و دور نیست که مولانا در سرودن بیت‌ها بدان توجه داشته است: «دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راست گو انگاشت و خانه تندرستی است آن را که شناختش و باور داشت. و خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت و خانه پند است برای آنکه از آن پند آموخت.» (نهج‌البلاغه، کلمات قصار: ۱۳۱) رجوع بدان فقره شود.» (شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۸: ۱۰۰)

۱۱- قانون افنا و ابقا بر جهان حاکم است.

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است مصطفی فرمود دنیا ساعتی است

(مولوی، ۱۳۷۷، ۱: ۱۱۴۱)

مولوی بر این باور است که صفات الهی در عالم هستی پیوسته در تجلی و ظهور است و یکی از صفات خداوند ممیت و محیی است و به اقتضای ظهور صفت محیی، صور و اعیان در کل عالم هستی هر لحظه در حال زاده شدن و مرگ‌اند و قیامتی در درون آنان در حال پدید آمدن هست و این قانون در کل هستی ساری جاری است.

«این بیت مترتب است بر بیت (۱۱۴۱) که به موجب آن صورت از بی‌صورت و مقید از مطلق پدید می‌آید و باز بدان برمی‌گردد و این حکم یعنی افنا و ابقا و میرانیدن و زنده کردن، حکمی است مستمر به مقتضای تجلی و ظهور حق تعالی در صفات متقابله مانند: محیی و ممیت و

لطیف و قهار که به حکم اولین صور و اعیان در وجود می آیند و به حکم دومین فانی می شوند و چون تجلی که فیض منبسط و اضافه اشراقیه حق است هرگز گسسته و منقطع نمی گردد پس آثار آن نیز دائم و پایدار است و انسان و سائر اشیا در هر آنی در تصرف قهر و لطف می میرند و زنده می شوند، مصراع دوم اشاره است بدین حدیث که آن را از موضوعات شمرده اند: *الدنیا ساعة، فاجعلها طاعة*. مفاد این حدیث به حسب ظاهر کوتاهی عمر دنیاست ولی گمان می رود که مولانا آن را در این مورد به مناسبت آن ذکر کرده است که ساعت مقداری از زمان است و طبیعت زمان چنان است که جزوی از آن فانی و جزوی موجود می گردد و ازین جهت نمودار مشخصی است از مرگ و زندگی اجزای جهان بر سبیل تعاقب و دمام یکدیگر. محتمل است که از ساعت معنی شرعی آن یعنی قیامت و رستخیز اراده شود که آن، زندگی پس از مرگ و در اصطلاح صوفیه قیام عبد است در پیشگاه حق تعالی که مترتب است بر فنا وی در فعل و وصف و رهایی از تعین، و بنابراین با مصراع اول مناسبت خواهد داشت.» (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۲: ۴۴۰)

۱۲ - خواری قیامت سخت تر است.

روز روشن بر دلم تاری کنی	که مرا پیش حشر خواری کنی
گر نداری پاس من در خیر و شر	گفت خواری قیامت صعب تر
زخم ماری را تو چون خواهی چشید	زخم کیکی را نمی تانی کشید
لیک خاری را گلستان می کنم	ظاهراً کار تو ویران می کنم

(مولوی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۲۳۳۷ - ۲۳۴۰)

آنچه از آموزه های اسلامی برمی آید، پاداش و جزای دنیایی با پاداش و جزای آخروی قابل قیاس نمی باشد، اگر کسی در دنیا مرتکب جنایات هولناک و کشتار جمعی شده باشد، نهایت سزایی که می توان در دنیا برایش اعمال کرد اعدام است، که با جرم ارتكابی تناسبی ندارد، ولی پاداش و جزای قیامت این گونه نیست و بسیار فراتر از جزا و مجازات های دنیایی است. چون افکار مولوی متأثر از آموزه های فرهنگ اسلامی است او نیز بر این باور است، و خواری قیامت را صعب تر از خواری دنیا معرفی می کند.

«مولوی در دفتر چهارم گفتگوی موسی را به عنوان صاحب عقل و فرعون را به عنوان صاحب وهم بیان می‌کند. فرعون می‌گوید تو می‌خواهی مرا در جمع خوار کنی و روز روشن را در دلم تیره و تار نمایی، موسی می‌گوید اگر از حسن و قبح‌های من پیروی نکنی بدان که خواری قیامت بسی سخت‌تر است. در بیت بعد موسی می‌گوید تو که طاقت نیش حشره را نداری چگونه می‌خواهی در برابر نیش مار طاقت بیاوری؟»

این بیت بر سبیل مثل آمده است. «زخم کیک» کنایه از خواری دنیوی، و «زخم مار» کنایه از خواری آخروی است، یعنی؛ تویی که از حقارت در دنیا این قدر وحشت داری، پس ذلت و حقارت روز قیامت را چگونه تحمل خواهی کرد.» (زمانی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۶۷۴)

۱۳ چرا انسان از مرگ می‌ترسد.

شد قیامت عید و بی‌دینان دهل / ما چو اهل عید خندان همچو گل
(مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۴۳۴۸)

در این بیت مولوی قیامت را به عید مانند کرده و بی‌دینان را به دهل. اهل ایمان از صدای آن مزده قیامت می‌یابند. و بی‌دینان ضربه می‌بینند. و رمز ترسیدن گروهی از مرگ و به استقبال مرگ رفتن گروهی دیگر را در این تشبیه باید جست.

آنکه مردن پیش چشمش ته‌لکه ست / امر لا تُلقُوا بگیری او به دست
و آنکه مردن پیش او شد فتح باب / سارِعُوا آید مر او را در خطاب
الحدَر ای مرگ بینان بارِعُوا / العَجَل ای حشر بینان سارِعُوا
الصَّلَا ای لطف بینان افرَحُوا / البَلَا ای قهر بینان اترَحُوا

هر که یوسف دید جان کردش فدای / هر که گرگش دید برگشت از هدای
مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست / پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست
پیش ترک آینه را خوش‌رنگی است / پیش زنگی آینه هم زنگی است

آنکه می‌ترسی ز مرگ اندر فرار / آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار

روی زشت توست نه رخسار مرگ
از تو رُسته است ار نکوی است ار بد است

جان تو همچون درخت و مرگ برگ
ناخوش و خوش هر ضمیرت از خود است

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای
دان که نبود فعل هم‌رنگ جزا

مزد مزدوران نمی‌ماند به کار
آن همه سختی و زور است و عرق

ور حریر و قزدری خود رشته‌ای
هیچ خدمت نیست هم‌رنگ عطا

کآن عرض وین جوهر است و پایدار
وین همه سیم است و زر است و طبق

(مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۳۴۳۳-۳۴۴۷)

مولوی داستان حمزه عموی پیامبر را بیان می‌کند، می‌گوید: او قبل از اسلام وقتی وارد میدان جنگ می‌شد با احتیاط قدم برمی‌داشت و زره بر تن می‌کرد ولی وقتی اسلام آورد بی‌ترس و بی‌زره وارد میدان کارزار می‌گردید. از او دلیل این رفتارش را جویا شدند و گفتند مگر آیه «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ / نخوانده‌ای؟ پاسخ داد آن کسی به این آیه تمسک می‌جوید که مردن پیش چشم او تهلکه باشد» (بقره: ۱۹۵) ولی آن کس که مرگ را فتح بابی می‌داند این آیه به او خطاب می‌رسد: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ / و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمان‌ها و زمین است.» (آل عمران/۱۳۳)

و آنکه مردن پیش او شد فتح باب سَارِعُوا آيِدِ مَرِ اُو رَا دَر خَطَابِ

«آنکه خداشناس است و حاصل کار او نیکو، مردن را دیدار خدا می‌بیند و به سوی او شتابان است و آنکه آن را پایان زندگی داند از آن گریزان است. چنان‌که خداوند درباره‌ی مشرکان فرموده است: يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ. (بقره: ۹۶) و در حدیث است: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ.» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۶: ۱۳۳) آنکه مرگ را پایان زندگی می‌بیند ترسان است و آنکه کرده‌اش خوب است و بدان جهان معتقد، از مرگ نمی‌ترسد بلکه مشتاق آن است. آن نعمت‌ها که در قیامت نصیب نیکوکاران می‌گردد، پاداش کرده آنان است و آن عذاب که به بدکاران

می‌رسد، کیفر کار ایشان. اما کرده‌ها عرض است و پاداش‌ها جوهر، آن فانی است و این باقی.»
(شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۷: ۵۲۹)

در داستان حضرت علی(ع) و اطلاع او از شهادتش به دست ابن ملجم آمده است:

روز و شب بر وی ندارم هیچ خشم	گفت خونی را همی بینم به چشم
مرگ من در بعث چنگ اندر زده است	ز آنکه مرگم همچون من شیرین شده است
برگ بی‌برگی بود ما را نوال	مرگ بی‌مرگی بود ما را حلال
ظاهرش ابتر نهان پابندگی	ظاهرش مرگ و به باطن زندگی
در جهان او را ز نو بشکفتن است	در رحم زادن جنین را رفتن است

(مولوی، ۱۳۷۷، ۱: ۳۹۲۶-۳۹۳۰)

علی(ع) چون مرگ را مانند انتقال از رحم به دنیا و ورود به جهانی وسیع‌تر می‌داند از آن ناراحت نیست بدین سبب نسبت به ابن ملجم نیز خشمی ندارد و مرگ برایش گوارا است.
مولوی در ادامه داستان می‌گوید:

نهی «لا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ» — راست	چون مرا سوی اجل عشق و هواست
تلخ را خود نهی حاجت کی شود	ز آنکه نهی از دانه شیرین بود
تلخی و مکروهیش خود نهی اوست	دانه‌ای که تلخ باشد مغز و پوست
بل هم آحیاء پی من آمده است	دانه مردن مرا شیرین شده است

(همان، ۱: ۳۹۳۱-۳۹۳۴)

«وَأَنْتَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ/ و هزینه کنید
در راه خدا و می‌فکنید خود را به دست خود در هلاکت جای، و نیکویی کنید که خدا نیکویی
کنندگان را دوست می‌دارد.» (بقره، ۱۹۵)

در شأن نزول این آیه روایت‌های مختلف است که جامع بین آن‌ها نهی است از افراط و تفریط در کار. ولی مولانا چنان که مشرب عارفانه و شاعرانه اوست آیه را به مذاق خود چنین تفسیر می‌کند که من مرگ را شیرین و خوشایند می‌دانم، اما نهی خداوند که به دست خود خود را به

هلاکت جای می‌فکنید، مرا از کشتن خویش بازمی‌دارد. حال که کشنده‌ام سبب می‌شود من بدان شیرینی دست یابم چرا از او برنجم. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

(۱۵۴:۲)

نتیجه‌گیری

بر اساس این پژوهش می‌توان دریافت که مولوی دنیا و عقبی را جدای از هم نمی‌داند. برخلاف برخی از صوفیه که دنیا را بشدت نکوهش می‌کنند و دعوت به ترک دنیا می‌کنند مولوی در بسیاری از اشعار خود طالب حسنه دنیا و آخرت توأمان است. وی در عین حال دنیا را موقتی و عقبی را ابدی می‌داند. او خواب و بیداری را پلی از دنیا به سوی عقبی می‌داند و با استناد به حدیث نبوی خواب را برادر مرگ معرفی می‌کند «النوم اخ الموت».

مولوی قائل به منازلی بین دنیا و عقبی است که با مرگ آغاز و با عالم برزخ تداوم و سرانجام به عالم قیامت ختم می‌شود.

او بر این باور است که از دنیا تا به قیامت و رستخیز انسان مراحل را طی می‌کند که در زبان روایات به منازل الاخر معروف است، اول منزل از منازل آخرت مرگ است. که مولوی در بسیاری از اشعار مثنوی به ابعاد گوناگون آن پرداخته است. او همچنین معتقد است که با مرگ اختیاری می‌توان از عقبی خبر داد و برای مدعای خود به حدیث نبوی استناد می‌کند که: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»

مولوی می‌گوید: اگر آدمی به کلی پی عقبی گیرد و امور دنیایی را رها کند زندگی بشر اختلال می‌یابد و معاش از مدار خود خارج می‌گردد، و اگر به کلی سوی دنیا رود حرص و آز بر وی چیره می‌شود و عقبی آسیب می‌پذیرد، لذا خداوند گاهی غفلت بر آدمی مستولی می‌سازد تا او به دنیایش پردازد و سپس هوشیارش می‌گرداند تا غفلت را جبران کند.

مولوی معتقد است که میان دنیا و آخرت نوعی از تعامل جاری است. در این جهان باید پیشه‌ای آموخت که ثمره آن در آن جهان مغفرت باشد.

در بسیاری از موارد مولوی دنیا را مقدمه‌ای برای عقبی و نیل به مواهب و نعمات مادی و معنوی اخروی می‌داند و داستان‌ها در این باب بیان می‌کند از جمله داستان ستون حنانه. همچنین او معتقد است اگر دنبال عقبی روی، دنیا دنبالت می‌آید و اگر دنبال دنیا روی دنیا از تو می‌گریزد. مولوی پیروی از هوای نفس را در دنیا، مانع تعالی در عقبی می‌داند و میل به عقبی را نشان به دولت رسیدن می‌شمارد.

فهرست منابع و مأخذ

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - نهج البلاغه.
- ۳ - زمانی، کریم، (۱۳۷۵)، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: اطلاعات.
- ۴ - سبزواری، مآهادی، (۱۳۷۴)، شرح مثنوی، به کوشش دکتر مصطفی بروجردی، (۳ جلد) تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵ - شهیدی، جعفر، (۱۳۷۸)، شرح مثنوی، تهران: علمی فرهنگی.
- ۶ - شریف رضی، محمد بن حسین، (۱۳۷۹)، نهج البلاغه، به کوشش محمد دشتی، قم: آثار فرهنگ برتر.
- ۷ - کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق (بی تا)، اصول کافی، تهران: علمیه اسلامیة.
- ۸ - فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۸)، شرح مثنوی شریف، تهران: علمی فرهنگی.
- ۹ - _____، (۱۳۸۱)، احادیث و قصص مثنوی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰ - مجلسی، محمدباقر، (۱۳۶۲)، بحار الانوار، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۱ - مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۷)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولدالین نیکلسون، تهران: توس.